

**Legitimacy Resumption of jurisdiction
in conclusion litigation with a factitious
peremptory adjuration from the
perspective of religions jurisprudence
and the Written Law of Iran**

Mohammad Ali Raghebi¹, Mohammad Taqi
Moradi^{2*}

1- Associate Professor, department of Jurisprudence and
Principles of Islamic Law, University of Qom, Qom, Iran.
2- PHD student, department of Jurisprudence and
Principles of Islamic Law, University of Qom, Qom, Iran.

Received Date: 2023/09/21

Accepted Date: 2024/01/30

Abstract

From the perspective religions jurisprudence and the
Written Law of Iran, peremptory adjuration is decisive
for litigation, just like confession and confession. In
many cases, after swearing an oath and issuing a final
verdict, the other side requests a resumption of the trial
with the ratio of lying to the oath. Due to the fact that the
law of civil procedure has recognized the request for
resumption of proceedings in certain aspects in final
judgments, this article is trying to explain the nature of
termination of litigation based on the reliable sources of
religious jurisprudence and Iranian law. With an oath,
examine the possibility of resuming proceedings under
false oath. The main question of this article is whether,
from the perspective of Iranian religious jurisprudence
and subject law, the claim that the oath is false can be
considered as one of the reasons for reopening the
proceedings or not? The findings of this research show
that the opinion of the religious jurists is that when the
verdict is final with the oath of one of the parties to the
lawsuit, retrial is not permissible according to Shari'ah,
and it will not be heard in the case of a motion. From the
point of view of law, although some jurists, influenced by
Article 595 of the new French Civil Procedure Code,
believe that if the oath is false, the final verdict can be
retried, but false oath is not a retrial. The presented
evidence shows that from the point of view of the legal
rules, the resumption of the proceedings in the mentioned
assumption is rejected.

Keywords: Resumption of jurisdiction, Civil
proceedings, Reasons for proving litigation, peremptory
adjuration, religions jurisprudence.

مشروعیت اعاده دادرسی در ختم دعوا با قسم

بندی دروغین از منظر فقه مذاهب و حقوق

موضوعه ایران

محمدعلی راغبی^۱، محمدتقی مرادی^{۲*}

۱- دانشیار، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه قم، قم، ایران.
۲- دانشجوی دکتری، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه قم،
قم، ایران.

دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۰۶/۳۰

پذیرش مقاله: ۱۴۰۲/۱۱/۱۰

چکیده

از منظر فقه مذاهب و حقوق موضوعه ایران، سوگند بّتی همانند بینه
و اقرار، قاطع دعوی قضایی است. در موارد زیادی بعد از ادای سوگند
و صدور حکم قطعی، طرف مقابل با نسبت دروغ به سوگند، درخواست
اعاده دادرسی مجدد می‌کند. با توجه به این که قانون آیین دادرسی
مدنی در احکام قطعی، درخواست اعاده دادرسی در جهات خاصی را
به رسمیت شناخته است، این نوشتار به روش تحلیلی - توصیفی بر
مبانی منابع معتبر فقه مذاهب و حقوق ایران در تلاش است ضمن
تبیین ماهیت قطع دعوا با قسم، امکان پذیرش اعاده دادرسی در
سوگند کاذب را بررسی کند. سؤال اصلی نوشتار حاضر این است که
آیا از منظر فقه مذاهب و حقوق موضوعه ایران، ادعای کذب بودن
سوگند می‌تواند یکی از جهات اعاده دادرسی به حساب بیاید یا نه؟
یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد دیدگاه فقهای مذاهب این است
که وقتی حکم با سوگند یکی از طرفین دعوا قطعی شد، اعاده دادرسی
شروعاً مجاز نبوده و در صورت طرح، مسموع نخواهد بود. از منظر حقوق
نیز هرچند برخی از حقوق دانان با تأثیرپذیری از ماده ۵۹۵ قانون جدید
آیین دادرسی مدنی فرانسه معتقدند در صورت کذب بودن سوگند،
حکم قطعی قابل اعاده دادرسی است، سوگند دروغ از جهات اعاده
دادرسی نیست. ادله ارائه شده نشان می‌دهد که از منظر قواعد حقوقی
نیز اعاده دادرسی در فرض مذکور، مردود است.

واژگان کلیدی: اعاده دادرسی، دادرسی مدنی، دلایل اثبات دعوی،
سوگند بّتی، فقه مذاهب.

مقدمه

از منظر قانون، دلایل اثبات دعوا، از قرار ذیل است: ۱. اقرار؛ ۲. اسناد کتبی؛ ۳. شهادت؛ ۴. امارات؛ ۵. قسم (ماده ۱۲۵۸ ق.م). قسم، حلف و یمین که به فارسی، سوگند گفته می‌شود، تقریباً آخرین دلیل برای اثبات دعوا مطرح می‌شود. در کتاب پنجم از جلد سوم قانون مدنی در مواد ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۵، توان اثباتی و شرایط آن و در مواد ۲۷۰ تا ۲۸۹ ق.آ.د.م، مقررات شکلی و آئین به‌جا آوردن آن پیش‌بینی شده است.

طبق ماده ۱۳۲۸ ق.م، «کسی که قسم متوجه او شده است در صورتی که نتواند بطلان دعوی طرف را اثبات کند یا باید قسم یاد نماید یا قسم را به طرف دیگر رد کند، و اگر نه قسم یاد کند و نه آن را به طرف دیگر رد نماید با سوگند مدعی به حکم حاکم، مدعی علیه نسبت به ادعایی که تقاضای قسم برای آن شده است، محکوم می‌گردد» (همچنین رک: علامه حلی، ۱۴۰۲، ۱۴۵/۵). قسم دروغ، نه فقط برخلاف اخلاق و امری زشت و ناپسند است، در روایات، در مرتبه کفر به خدا دانسته شده (کلینی، ۱۴۰۷، ۴۳۵/۷) و باعث بلایای زیادی بر نسل بشر می‌شود (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ۴۷۶/۱۳؛ نجفی، ۱۴۰۴، ۳۴۱/۳۵). در ماده ۶۴۹ ق.م.ا برای سوگند دروغ، کیفر مخصوص، معین شده و آمده است: «هر کس در دعوی حقوقی یا جزایی که قسم متوجه او شده باشد سوگند دروغ یاد نماید، به شش ماه تا دو سال حبس محکوم خواهد شد». در مواردی، بعد از سوگند خوردن خواننده یا خواهان و صدور رأی قطعی، طرف مقابل با طرح کذب بودن سوگند، در مقام اعتراض به نتیجه برمی‌آید. علی‌رغم کیفر و جرم‌انگاری قسم دروغ، در این موارد، این سؤال پیش می‌آید که آیا در مواردی که حکم دادگاه بر مبنای اتیان سوگند خواننده به درخواست خواهان (به دلیل نداشتن ادله کافی) صادر می‌گردد و نیز نظر به ماده ۱۳۳۱ قانون مدنی، می‌توان با استناد به بند ۵ ماده ۴۲۶ قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، با اثبات حيله و تقلب به‌کار برده، در حکم دادگاه، اعاده دادرسی کرد یا نه؟ بنابراین مساله اساسی این است که رویکرد فقه مذاهب و نظام حقوقی ایران در این خصوص چگونه است؟ آیا می‌توان بعد از سوگند منکر، حق اعاده ترافع به مدعی را داد؟ به عبارت دیگر آیا اعاده ترافع، مشروع دانسته شده است یا نه؟ در صورت عدم پذیرش مشروعیت ترافع بعد از سوگند، آیا اقتضائات کنونی قضاوت، آن را قابل قبول می‌داند؟

طبق بررسی صورت گرفته، برای این موضوع، دو مقاله «بررسی اثبات کذب بودن سوگند در حقوق ایران و فرانسه»، نوشته محقق داماد و ذاکری نیا در شماره یکم مجله فقه و مبانی حقوق اسلامی بهار و تابستان ۱۳۹۲ و مقاله «بررسی فقهی حقوقی امکان شکایت از آرای مستند به سوگند قاطع دعوا در تجدیدنظر و فرجام»، نوشته حسن زاده و سادات حسینی در شماره ۲ فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی، تابستان ۱۳۹۳ یافت شد. تمایز اصلی این مقاله با مقالات پیشین، تمرکز بر اعاده دادرسی در مقابل تجدیدنظر و فرجام است. همچنین فقه مذاهب در این مقاله، مستقل مدنظر قرار گرفته که در مقالات پیش گفته توجهی به آنها نشده است. جهت تبیین زوایای بحث در این نوشتار، نخست قسم بتی و اعاده دادرسی بحث شده است. سپس به اعاده دادرسی در صورت ادعای کذب بودن قسم از منظر فقه مذاهب پرداخته و در گام آخر، اعاده دادرسی از منظر حقوق موضوعه و دکترین حقوق واکاوی شده است تا امکان نتیجه گیری میسر گردد.

۱. مفاهیم

برای تبیین صورت مسأله و امکان ارزیابی مشروعیت فقهی و حقوقی اعاده دادرسی در صورت ختم دعوا با قسم بتی دروغین، ابتدا معنای لغوی و اصطلاحی واژه های قسم بتی و اعاده دادرسی بیان می گردد.

۱-۱. قسم بتی

قسم، یمین، حلف و سوگند، عبارت است از گواه قرار دادن خداوند بر صحت گفتار یادکننده سوگند. سوگند، اخباری تشریفاتی است که به موجب آن، شخص، خداوند متعال را بر صدق اظهار یا عهد خود گواه می گیرد. در حالی که علی القاعده، صرف گفتار اشخاص به نفع آنها، نباید قابل استناد باشد، ترتیب اثر دادن به گفتاری که به قید سوگند باشد، مبتنی بر جنبه دینی سوگند، یعنی ترس از خدای منتقم است (شمس ۱۳۹۱، ۲۵۵/۳).

قسم بر دو قسم است: قسم عهدی و قسم قضایی. به سوگندی که برای اقدام به عملی یا ترک آن در آینده یاد می شود، «یمین العقد» می گویند (امامی، بی تا، ۲۲۷/۶؛ لنگرودی، ۱۳۹۱، ۳۹۲۴/۵؛ شمس ۱۳۹۱، ۲۵۵/۳). سوگند قضایی، عبارت است از گواه قرار دادن خداوند در دادگاه بر وجود یا عدم امری که سوگند یادکننده، آنرا ادعا می کند (امامی، بی تا، ۲۲۸/۶). سوگند قضایی را در اصطلاح حقوق اسلام، «یمین و حلف» می گویند (امامی، بی تا، ۲۲۸/۶). به عبارتی، سوگند قضایی یا اثباتی،

سوگندی است که در محدوده قانون، ادعا را اثبات کرده و جزء ادله اثبات دعا به‌شمار می‌رود (شمس ۱۳۹۱، ۳/۲۵۵).

طبق تقسیم‌بندی رایج، قسم قضایی دو قسم است: ۱. قسم بتی؛ ۲. قسم استظهاری. «در دعاوی که به شهادت شهود قابل اثبات است، مدعی می‌تواند حکم به دعوی خود را که مورد انکار مدعی علیه است منوط به قسم او نماید» (ماده ۱۳۲۵ ق.م). چنین قسمی که برای اثبات ادعا به‌کار می‌رود قسم بتی است که مانند اقرار، دلیل مستقلاً می‌باشد. «بت» در لغت به معنای قطع و کار بی‌بازگشت است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ۱۷۰/۱؛ جوهری، ۱۴۱۰، ۲۴۲/۱) و نام‌گذاری این قسم به بتی، به خاطر قطع دعوا با آن است. سوگند بتی درباره فعل یا ترک فعل خود حالف و فعل طرف مقابل است، ولی سوگند نفی علمی، فقط در نفی فعل شخص دیگر است (شهید اول، ۱۴۱۰، ۹۱). متبادر در سوگند نیز یمین بتی است. از این رو، اصالة الحقیقه ایجاب می‌کند در روایاتی که قاطع بودن یمین عنوان شده، یمین بتی منظور باشد (طباطبایی، ۱۴۱۸، ۱۱۴/۱۵). در ماده ۱۳۳۱ هم که سوگند، قاطع دعوا دانسته شده است، یمین بتی منظور است، نه نفی العلم. بنابراین، سوگند قضایی سه قسم دارد، نه دو قسم. قسم استظهاری، عبارت از قسمی است که خواهان برای بقای حق خود بر میت یاد می‌کند (لنگرودی، ۱۳۹۱، ۲۹۱۵/۴). ماده ۲۷۸ ق.آ.د.م بیان می‌دارد: «در دعوای بر میت پس از اقامه یمین، سوگند خواهان نیز لازم است و در صورت امتناع از سوگند، حق وی ساقط می‌شود». بنابراین قسم استظهاری، دلیل مستقلاً برای اثبات حق به‌شمار نمی‌رود، بلکه تکمیل‌کننده دلیل دیگری خواهد بود (امامی، بی‌تا، ۲۳۴/۶).

۲-۱. اعاده دادرسی

اعاده به معنای تکرار مجدد عمل است، مثل اعاده نماز (طریحی، ۱۴۱۶، ۱۱۱/۳). اعاده دادرسی به معنای تجدید رسیدگی ماهوی به یک دعوا بوده (لنگرودی، ۱۳۹۱، ۴۶۲/۱؛ مهاجری، ۱۳۹۲، ۷۸/۴) و رسیدگی دوباره به دعوا نزد مرجع صادرکننده حکم مورد درخواست اعاده دادرسی را امکان‌پذیر می‌کند (شمس، ۱۳۹۱، ۴۲۶/۲). به اعاده دادرسی در حقوق اسلامی، اعاده ترافع می‌گویند (لنگرودی، ۱۳۹۱، ۴۶۲/۱). واخواهی و تجدیدنظر، از طرق عادی اعتراض شخص ثالث و اعاده دادرسی و فرجام، از طرق فوق‌العاده اعتراض به احکام می‌باشند (مهاجری، ۱۳۹۲، ۹۵/۴).

در طریق اعاده دادرسی، چون رسیدگی دوباره به وسیله دادگاه صادر کننده رأی قطعی انجام می‌پذیرد و احتمال نقض رأی توسط همان دادگاه وجود دارد به آن، طریقه شکایت عدولی نیز گفته می‌شود (نهرینی، ۱۳۹۲، ۷). طبق ماده ۴۳۲ ق.آ.د.م، «اعاده دادرسی بر دو قسم است: الف - اصلی که عبارت است از این که متقاضی اعاده دادرسی به‌طور مستقل آن‌را درخواست نماید؛ ب - طاری که عبارت است از این که در اثناى یک دادرسی حکمی به‌عنوان دلیل ارائه شود و کسی که حکم یادشده علیه او ابراز گردیده نسبت به آن درخواست اعاده دادرسی نماید».

۲. اعاده دادرسی در صورت ادعای کذب بودن قسم از منظر فقه مذاهب

در این قسمت، دیدگاه فقه مذاهب درباره درخواست بررسی مجدد دعوی ختم شده در صورت دروغ بودن قسم، واکاوی و امکان آن سنجیده می‌شود:

۱-۲. دیدگاه فقه امامیه در امکان اعاده ترافع

مشهور فقهای امامیه، اعاده دادرسی در صورت کذب بودن قسم را نپذیرفته‌اند. در بیشتر متون فقهی مکرر مطرح شده که حلف منکر، مسقط دعواست و باعث حرمت مقاصه می‌شود، هرچند در واقع، حق با مدعی باشد (شهید اول، ۱۴۱۷، ۸۸/۲؛ شهید ثانی، ۱۴۳۵، ۸۷/۲؛ نجفی، ۱۴۰۴، ۱۷۲/۴۰؛ سید یزدی، ۱۴۱۴، ۶۲/۲؛ سبزواری، ۱۴۲۳، ۶۸۸/۲). این دسته از فقها فقط در یک صورت، تقاص را جایز دانسته‌اند و آن هم تکذیب منکر توسط خودش است (شهید اول، ۱۴۱۷، ۸۸/۲). البته فقها تصریحی هم نکرده‌اند که آیا با تکذیب منکر، فقط تقاص جایز است یا قاضی باید دوباره پرونده را پیگیری کند. از ظهور فتاوی فقها با عبارت: «حلت مقاصته» برمی‌آید که در صورت امتناع منکر از ادای حق مدعی بعد از تکذیب خود، فقط تقاص توسط خود مدعی جایز است؛ یعنی او می‌تواند عوض حق خودش را بردارد، ولی نمی‌تواند مجدداً نسبت به دعوی قبلی، اعاده ترافع کند (علامه حلی، ۱۴۲۰، ۱۴۴/۵؛ محقق حلی، ۱۴۱۸، ۲۸۲/۲). وجه جواز تقاص، توافق هر دو بر بقای حق مدعی در ذمه منکر است (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ۴۵۰/۱۳؛ سبزواری، ۱۴۲۳، ۶۸۹/۲). برخی نیز بیان داشته‌اند که عموم ادله حجیت اقرار، باعث می‌شود این اقرار، سبب مثبت حق جدیدی علیه منکر باشد، هرچند با حلف، حق مدعی ساقط شده بود (نجفی، ۱۴۰۴، ۱۷۴/۴۰؛ گلپایگانی، ۱۴۱۳، ۳۰۹-۳۱۰/۱).

بعد از حلف و ختم دعوا، حتی بینه عادلانه هم که مدعی می‌تواند اقامه کند پذیرفته نخواهد شد (فاضل آبی، ۱۴۱۷، ۵۰۰/۲؛ شهید اول، ۱۴۱۷، ۸۸/۲)، هرچند هزار بینه بر حق خود داشته باشد

(مغنیه، ۱۴۲۱، ۱۳۹/۶). این دیدگاه، فتوای مشهور فقها بوده (سبزواری، ۱۴۲۳، ۶۸۸/۲) و برخی از فقها، ادعای اجماع بر آن کرده‌اند (شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ۲۹۴/۶؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳، ۴۴۹/۱۳؛ نراقی، ۱۴۱۵، ۲۱۴/۱۷). عدم سماع دعوی ترافع مجدد، فتوای شیخ طوسی در «النهایه» هم هست (۳۴۰). دیدگاه دوم معتقد است در صورتی که مدعی در ترافع قبلی، وجود بینه را فراموش کرده و نسیان بینه، منجر به صدور حکم به حلف منکر شده باشد، اعاده ترافع، مسموع است. این دیدگاه، یکی از فتاوی شیخ طوسی در مبسوط است (۲۱۰/۸). البته طبق نقل شهید اول در دروس (۸۸/۲)، خود شیخ طوسی، یک بار به سماع بینه بعد از ختم دعوا مطلقاً، در جای دیگر به عدم سماع مطلقاً و در جای سوم، تفصیل داده و در صورت عدم علم مدعی به وجود بینه یا نسیان وجود بینه، آن را مسموع دانسته است.

نظریه سوم، دیدگاه شیخ مفید است. وی معتقد است بینه بعد از حلف، مسموع است، مگر این که قبل از حلف، منکر، شرط کرده باشد که با سوگند وی، حق مدعی ساقط شود؛ یعنی بیان دارد: به شرطی قسم می‌خورد که باعث اسقاط حق مدعی شود (شیخ مفید، ۱۴۱۰، ۷۳۳). آنچه مطابق روایات است، دیدگاه اول مبنی بر عدم جواز اعاده ترافع به قول مطلق است (علامه حلی، ۱۴۲۰، ۱۴۴/۵؛ محقق حلی، ۱۴۰۸، ۷۵/۴؛ وحید، ۱۴۲۸، ۴۴۸/۳). از این رو، علامه حلی در قواعد الاحکام بیان می‌دارد: «و لا یحلّ للمدعی مطالبته بعد ذلک بشیء، و إن کان کاذباً فی یمینه» (۴۳۹/۳).

ادله‌ای که بر دیدگاه مشهور فقها می‌توان ارائه کرد عبارت‌اند از:

۱. دلیل خاص: در تحلیل فتوای مشهور مبنی بر عدم جواز اعاده ترافع بعد از یمین می‌توان گفت: با توجه به این که حق با مدعی بوده و صرفاً به خاطر شاهد نداشتن، به حق خود نرسیده است، حق او تا روز قیامت در ذمه منکر باقی می‌ماند (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ۴۴۸/۱۳). این امر نشان می‌دهد که یمین، نوعی تعبد در راستای ختم دعوا بوده: «من حلف له فلیرض» (شیخ طوسی، ۱۳۹۰، ۵۴/۳) و به اجماع فقهای امامیه، مسقط ظاهری حق مدعی است، هر چند کاذب باشد (شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ۲۹۴/۶). از این رو، در روایت نبوی، به تصدیق کسی که سوگند یاد می‌کند، امر شده است: «من حلف لکم فصدّوه» (ابن ابی‌جمهور، ۱۴۰۵، ۵۲۱/۳). پس درخواست اعاده، مسموع نخواهد بود.

طبق دیدگاه مشهور، عدم پذیرش بینهی مدعی بعد از حلف منکر، جزو فواید حلف است (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ۴۴۸/۱۳)، هرچند حلف کاذب، هیچ فایده‌ای در سقوط حق در نفس الأمر و واقع ندارد. دلیل این حکم، روایت صحیح ابی یعفر از امام صادق^(ع) است که فرمود: هرگاه مدعی رضایت دهد که منکر او سوگند یاد کند و منکر سوگند یاد کند که مدعی هیچ حقی بر گردنش ندارد، این سوگند، حق مدعی را سلب می‌کند و دیگر ادعایی برای او باقی نمی‌ماند. امام^(ع) در جواب این سؤال راوی که گرچه برای اثبات حق خود، شاهد عادل هم داشته باشد، فرمود: «نَعَمْ وَ إِنِ أَقَامَ بَعْدَ مَا اسْتَحْلَفَهُ بِاللَّهِ خَمْسِينَ قَسَامَةً مَا كَانَ لَهُ وَ كَانَتْ الْيَمِينُ قَدْ أَبْطَلَتْ كُلَّ مَا ادَّعَاهُ قَبْلَهُ مِمَّا قَدْ اسْتَحْلَفَهُ عَلَيْهِ» (کلینی، ۱۳۸۹، ۴۱۷/۷؛ حر عاملی، ۱۴۱۶، ۲۴۴/۲۷)؛ «آری! اگر بعد از سوگند منکر، پنجاه نفر شاهد بیاورد، باز هم حق ندارد که ادعای خود را مطرح کند. سوگند منکر، هرگونه ادعایی را که برای آن سوگند یاد کرده، سلب خواهد کرد».

فقره «ذَهَبَتِ الْيَمِينُ بِحَقِّ الْمُدْعَى فَلَا دَعْوَى لَهُ» در این روایت به روشنی می‌رساند که یمین منکر، حقوق مدعی را در دنیا از بین می‌برد و او نباید هیچ ادعایی علیه خواننده داشته باشد، هرچند کذب منکر، از هر راه ممکن، اثبات شود (مغنیه، ۱۴۲۱، ۱۳۹/۶). عبارت «فَلَا دَعْوَى لَهُ» همانند «لا شک لکنیر الشک» معنا می‌شود؛ یعنی نفی حکم به لسان نفی موضوع است (شهیدی، ۱۳۷۵، ۴۵۶/۳؛ صدر، ۱۴۲۰، ۱۷۹)؛ «لا أثر لدعواه». از این رو، بعد از حلف منکر، مدعی نمی‌تواند حق خود را مطالبه کرده و تقاضا کند، هرچند به اجماع فقها، با حلف دروغین، مسئولیت منکر بینه و بین الله تعالی ساقط نشده و حلف دروغین باعث برائت واقعی نمی‌شود. مبنای این حکم، روایت رسول خدا^(ص) است که فرمود: «من در میان شما فقط به استناد گواهی گواهان و سوگند افراد داوری می‌کنم. چه بسا برخی از شما در طرح دعوا، خطا کرده و راه داوری صحیح را بر خود ببندد. پس اگر من با این استناد، حق کسی را به دامن دیگری بریزم، آتش دوزخ را به دامن او ریخته‌ام» (کلینی، ۱۳۸۹، ۴۱۴/۷؛ حر عاملی، ۱۴۱۶، ۲۳۲/۲۷).

۲. ادله روایی عام: شهید ثانی معتقد است عموم و اطلاق ادله مربوط به کیفیت حکم بین دو طرف دعوا، به عدم جواز اعاده ترافع بعد از حلف دلالت دارد (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ۴۴۹/۱۳). روایاتی همچون روایت خضر نخعی، مرسلهٔ ابراهیم بن عبد الحمید و روایت عبد الله بن وضّاح بر این امر دلالت دارند (حر عاملی، ۱۴۱۶، ۲۴۴/۲۷-۲۴۷).

۳. حجیت یمین علیه منکر: عدم پذیرش ادعاهای مدعی بعد از سوگند منکر، مختص سوگند دروغ نبوده و در بین کاذب به نفع مدعی هم به خاطر روایت مناهی مشهور: «أَنَّهُ نَهَى عَنْ أَكْلِ (مَالِ بَشَاهِدَةٍ) الزُّورِ» (حر عاملی، ۱۴۱۶، ۲۷/۲۳۲) وجود دارد.

در تحلیل چرایی عدم سماع ادعای مدعی بعد از حلف منکر، به حجیت سوگند علیه مدعی استناد و بیان شده است: حجیت یمین، همانند حجیت بینه است. همان طور که بعد از آوردن حجت توسط مدعی و ادای شهادت توسط شهود، یمین منکر بی اعتبار است، حجت مدعی بعد از حجت منکر و اتیان سوگند توسط وی هم مسموع نخواهد بود (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ۱۳/۴۴۹؛ طباطبایی، ۱۴۱۸، ۱۵/۸۰). در نتیجه، با از بین رفتن حق دنیوی مدعی به خاطر سوگند، طرح دعوا از طرف وی، نه در حال و نه در آینده، مجاز نبوده و تقاضای اعاده ترافع و دادرسی، مسموع نخواهد بود، در حالی که قبل از طرح دعوا و سوگند منکر می توانست حق خودش را مطالبه کند (رشتی، ۱۴۰۱، ۱/۱۹۷؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۵/۷۷؛ سید یزدی، ۱۴۱۴، ۲/۶۰). همچنین مراد از «جایز نبودن طرح دعوی»، حرمت تکلیفی این کار هم هست؛ یعنی اعاده ترافع گناه می باشد (علامه حلی، ۱۴۲۰، ۵/۱۴۴؛ علامه حلی، ۱۴۱۳، ۳/۴۳۹؛ محقق حلی، ۱۴۰۸، ۴/۷۵). پس اگر خواهان، اعاده ترافع کند، حاکم نباید به اعاده وی توجه کند (عمیدی، ۱۴۱۶، ۳/۴۷۵).

یکی از آثار این دیدگاه، بطلان ابراء بعد از یمین کذب منکر است. اگر بعد از احلاف حاکم، منکر بر نفی حق یا دینی سوگند دروغ یاد کرد، با حکم حاکم به عدم ثبوت حق یا دین، هر چند مدعی، یقین به ثبوت حق خود در ذمه منکر داشته باشد، باز هم نمی تواند او را ابراء کند؛ چون وی اجازه هیچ تصرفی در مال غیر را ندارد؛ چه تصرفی که با بقای مال در دست منکر، منافات دارد و چه منافات ندارد، مثل عتق و ابراء. البته برخی معتقدند چون عتق و ابراء، تابع اصل ملکیت هستند و ملکیت مدعی بعد از حلف کاذب منکر، همچنان پابرجاست، ابراء و عتق مانعی نخواهد داشت (نجفی، ۱۴۰۴، ۴۰/۱۷۵).

برخی بیان داشته اند «اگر برای حاکم بعد از حکمش معلوم شود که قسم، دروغ بوده است، جایز، بلکه واجب است که حکمش را نقض کند. پس در این صورت، مطالبه، مقاصه و بقیه آثار محق بودن مدعی، جایز خواهد بود» (امام خمینی، بی تا، ۲/۳۷۷). روشن است که این فرع، غیر از اعاده ترافع توسط یکی

از طرفین دعوا بوده و مبتنی بر علم قاضی بر نادرست بودن حکم است. نظیر این حکم در شهادت نیز بیان شد که «اگر فسق دو شاهد یا یکی از آنها در حال شهادت، معلوم شود حکم نقض می‌شود ... و همچنین است بنا بر اشبه، اگر فسق آنها بعد از شهادت و قبل از حکم، معلوم شود» (امام خمینی، بی‌تا، ۳۷۹/۲). این امر نشان می‌دهد دلیل مؤخر می‌تواند بر دلیل مقدم، اثر گذاشته و آن را باطل کند.

۲-۲. دیدگاه فقه مذاهب در امکان اعاده ترافع

شیخ انصاری در برائت منکر به سبب سوگند و حرمت اعاده مطالبه، به اتفاق مسلمین استناد کرده است (شیخ انصاری، ۱۴۱۵، ۲۰۷). البته این گزارش جای تأمل دارد و باید تحلیل شود. علی‌رغم توجه ویژه فقه امامیه به مسئله ترافع بعد از حکم با سوگند بتی، فقه مذاهب با این عنوان، توجه چندانی به مسئله نکرده است. آنچه روشن است این است که فقهای مذاهب بر سقوط دعوی در مجلس حلف منکر، اتفاق نظر دارند. تبعیت از روایات وارد شده در این باب مبنی بر ختم دعوا با سوگند از یک طرف و تقدم بینه عادل بر یمین فاجر از طرف دیگر، رویکرد فقهای مذاهب پیرامون این موضوع را شکل می‌دهد. در حقیقت فقه مذاهب به جای طرح مستقل امکان ترافع، این امر را مطرح کرده که بعد از ختم دعوا با سوگند منکر، آیا بینه جدید مدعی پذیرفته است یا نه؟ غیر از ادله روایی که مورد استناد قرار گرفته، تحلیل این امر به ماهیت صدور حکم با سوگند برمی‌گردد که آیا صرف ختم فعلی دعواست یا باعث اسقاط حق می‌شود.

در ادامه دیدگاه فقهای مذاهب و فتوای آنها پیرامون این مسئله نقد و تحلیل می‌شود. عموم فقهای حنفی در حل دعاوی، به نبوی مشهور «الْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدْعَى وَالْيَمِينُ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ» استناد کرده‌اند (زیلعی، ۱۳۱۵، ۲۹۰/۴). این امر نشان می‌دهد سوگند منکر، همانند بینه مدعی، قاطع دعوی می‌باشد. فقهای حنفی در تحلیل چرایی جریان استخلاف در اموری همچون دعاوی مالی بیان می‌دارند: «فایده حلف، ظهور حق به سبب نکول از سوگند است؛ زیرا نکول، حاکی از کذب در انکار بوده و اقرار به حساب می‌آید. یمین کاذب، باعث اهلاک نفس شده و علت نکول نیز صیانت نفس از نابودی است» (زیلعی، ۱۳۱۵، ۲۹۷/۴). فقهای حنفی معتقدند یمین، حق مدعی است که بر ذمه مدعی علیه ثابت شده و حتی می‌تواند بر ترک آن با یکدیگر مصالحه کنند (کاسانی، ۱۴۰۶، ۵۰/۶). مبنای این که یمین، حق مدعی می‌باشد، روایت «أَلِكْ بَيِّنَةٌ؟ قَالَ: لَا، قَالَ: إِذَا لَكَ يَمِينٌ» است (کاسانی، ۱۴۰۶، ۵۰/۶).

فقهای مالکی نیز حلف مدعی علیه را سبب برائت وی دانسته‌اند. همچنین معتقدند با نکول منکر از سوگند و قسم خوردن مدعی، حق به نفع او اثبات می‌شود (دسوقی، بی تا، ۱۴۷/۴). ابن حزم معتقد است مالک در جواز ترافع بعد از سوگند منکر، آگاهی مدعی از وجود بینه به نفع خودش را ملاک حکم قرار داده و بیان می‌دارد: «اگر مدعی با آگاهی از وجود بینه به نفع خودش، از قاضی بخواهد منکر را سوگند دهد، در واقع حکم بینه خودش را ساقط کرده است و اگر آن‌ها را حضار کند طبق آن بینه حکم نمی‌شود، ولی اگر از وجود چنین بینه‌ای آگاه نباشد، بعد از حلف منکر نیز می‌تواند بینه خودش را حاضر کرده و حکم را به نفع خودش تغییر دهد» (ابن حزم، بی تا، ۴۴۲/۸). ابن حزم در نقد این دیدگاه مالک، ضمن انتقاد از چنین تفصیلی بین علم مدعی به بینه و عدم علم وی در تأثیر بینه بعد از حلف می‌نویسد: «وَهُوَ قَوْلُ لَمْ يَأْتِ بِهِ قُرْآنٌ، وَلَا سُنَّةٌ، وَلَا قَوْلٌ مُتَقَدِّمٌ، وَلَا قِيَاسٌ» (ابن حزم، بی تا، ۴۴۲/۸). منشأ این نقد وی این است که مدعی، در هر حال، با تحلیف منکر، بینه خودش را کنار زده است.

شافعی، سوگند منکر را فقط باعث ختم فعلی دعوی دانسته‌اند، نه برائت منکر از حق مدعی. از این رو، معتقدند اگر بعد از حلف، مدعی بتواند بینه خودش را حاضر کند، طبق بینه عادلانه، حکم می‌شود (هیتمی، ۱۳۵۷، ۳۱۹/۱۰). مدرک آن‌ها در این حکم، عبارت «الْبَيِّنَةُ الْعَادِلَةُ أَحَقُّ مِنَ الْيَمِينِ الْفَاجِرَةِ» (بخاری، ۱۴۲۲، ۱۸۰/۳) و نبوی «شَاهِدَاكَ أَوْ يَمِينُهُ لَيْسَ لَكَ إِلَّا ذَلِكَ» است (هیتمی، ۱۳۵۷، ۳۱۹/۱۰). همچنین در صورت سکوت منکر از ایتیان سوگند، حکم به نکول یا رد یمین بر مدعی را پذیرفته‌اند (هیتمی، ۱۳۵۷، ۳۰۳/۱۰).

شافعی در حل دعوای وراثت با فرد دیگری در مال به‌جا مانده از میت می‌نویسد: سوگند بتی، راه حل این دعواست و آن‌را باعث برائت مدعی علیه می‌داند. منتها اگر بعد از سوگند منکر، مدعی، بینه بیاورد آن‌را پذیرفته و مطابق آن حکم می‌کنم. مدرک وی در این حکم این است که مسلمانان، بینه عادلانه را بر یمین فاجر مقدم دانسته‌اند (شافعی، ۱۴۱۰، ۱۳۶/۷). وی همچنین بیان می‌دارد: ابوحنیفه با استناد به جمله عمر و شریح قاضی مبنی بر «الْيَمِينُ الْفَاجِرَةُ أَحَقُّ أَنْ تُرَدَّ مِنَ الْبَيِّنَةِ الْعَادِلَةِ» بینه بعد از این سوگند را معتبر می‌دانست. البته ابولیلی معتقد بود: یمین، باعث فصل قضا شده و بینه بعد از آن هیچ اعتباری ندارد (شافعی، ۱۴۱۰، ۱۳۶/۷).

ابن حزم در نقد استناد ابوحنیفه و شافعی در قضاوت مطابق بینه بعد از یمین منکر به عبارت «البینه العادلة خیر من الیمین الفاجرة» می نویسد: این سخن زمانی درست است که به عدل بینه و فجور یمین، یقین داشته باشیم. اگر چنین یقینی در بین نباشد، شهادت بعد از سوگند، اولی از یمین قبلی نخواهد بود؛ زیرا صدق و کذب در هر دو امکان دارد، مگر این که نصی در این بین وجود داشته باشد که بینه بعد از یمین را مقدم بدانند، در حالی که چنین نصی در کار نیست (ابن حزم، بی تا، ۴۴۲/۸). ظاهریه در اتمام دعوی با یمین و عدم جواز ترافع، حتی با بینه به روایت علقمه بن وائل بن حجر از رسول خدا استناد می کنند که می گوید: «نزد رسول خدا بودم که دو نفر، نزاعی درباره یک زمین را به حضرت ترافع کردند. رسول خدا از مدعی، بینه خواست، ولی او گفت: بینه ای ندارم. حضرت فرمود: به سوگند طرف مقابل حکم می شود و تو بعد از آن حقی نخواهی داشت؛ «لَیْسَ لَكَ إِلَّا ذَلِكَ» (مسلم، بی تا، ۱۲۴/۱؛ طحاوی، ۱۴۱۵، ۲۵۵/۸؛ ابن حمزه، بی تا، ۲۱۰/۲).

ظاهریه نیز علی رغم این که سوگند منکر را باعث برائت وی می داند، معتقد است اگر منکر از سوگند امتناع کند، به این کار مجبور می شود، هر چند آن را ناخوش دارد (ابن حزم، بی تا، ۴۴۳/۸). ظاهریه در اعتبار بینه بعد از سوگند، اختلاف داشته و برخی با استناد به روایت ابن سیرین در این که شریح قاضی، بینه بعد از یمین را با این استدلال که بینه عادل، احق از یمین فاجره است، آن را می پذیرند (ابن حزم، بی تا، ۴۴۱/۸). البته ظاهریه معتقدند اگر بعد از صدور حکم به نفع مدعی به خاطر حضور بینه عادل، بینه عادل توسط فرد محکوم نیز ارائه شود، حکم قبلی فسخ شده و حکم به نفع او صادر می شود. خسارت های وی نیز باید جبران گردد (ابن حزم، بی تا، ۴۴۰/۸).

۳. اعاده دادرسی در صورت ادعای کذب بودن قسم از منظر حقوق موضوعه

ماده ۱۳۳۱ ق.م بیان می دارد: «قَسَم، قاطع دعوی است و هیچ گونه اظهاری که منافی با قسم باشد از طرف پذیرفته نخواهد شد». البته قاطع بودن قسم در صورتی است که سوگند یادکننده از قسم خود رجوع نکرده و آن را تکذیب نکند، وگرنه چنانچه کذب سوگند خود را اعلام کند، اعتبار قسم زایل شده و نمی تواند دلیل اثبات ادعای او قرار گیرد (امامی، بی تا، ۲۴۰/۶). در این که علی رغم صراحت این ماده در نپذیرفتن هرگونه ادعای منافی با قسم، آیا در صورت کذب بودن قسم، می توان درخواست اعاده دادرسی کرد یا نه، دو دیدگاه بین حقوق دانان مطرح شده است. در ادامه، هر دو دیدگاه و ادله حقوقی که می توان به آن ها استناد کرد بیان می شود:

۱-۳. پذیرش اعاده دادرسی

گروهی از حقوق دانان که به پذیرش اعاده دادرسی در صورت ادعای کذب بودن قسم متمایل شده‌اند، به دو دلیل عمده اتکا می‌کنند:

۱-۳-۱. صدق حيله و تقلب بر سوگند دروغین: ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م بیان می‌دارد: «نسبت به احکامی که قطعیت یافته، ممکن است به جهات ذیل درخواست اعاده دادرسی شود: ... ۵. طرف مقابل درخواست کننده اعاده دادرسی، حيله و تقلبی به‌کار برده که در حکم دادگاه مؤثر بوده است.»

حيله در لغت در معانی افسون، مکر، فریب، نیرنگ و ... آمده است (دهخدا، ۱۳۷۲، ۱۱۲۹/۶). تقلب نیز به معنای تغییر و تبدیل، ناراستی و دورویی و مکر و حيله می‌باشد (دهخدا، ۱۳۷۲، ۶۰۳۱/۴). ملاک تحقق حيله و تقلب، تشخیص عرف است. طبق بند ۵ این ماده، حيله و تقلب در صورتی از موجبات اعاده دادرسی است که در حکم دادگاه مؤثر بوده باشد. برای نمونه، در معاینه و تحقیق محلی که با کارشناسی توأم است، خواهان یا خوانده، محل دیگری را به کارشناس معرفی کند (شمس، ۱۳۹۱، ۴۳۸/۲؛ مهاجری، ۱۳۹۲، ۸۷/۴).

هرچند در این ماده، سخنی از سوگند به میان نیامده، با توجه به این‌که حيله و تقلب را مجوز اعاده دادرسی دانسته و در ختم دعوا با قسم نیز حکم با اتکا به سوگند دروغ صادر شده است، می‌توان قسم دروغ را مصداق حيله دانسته و اعاده دادرسی را پذیرفت (شمس، ۱۳۹۱، ۴۳۹/۲). البته برخی معتقدند صرف اظهارات اصحاب دعوا، هرچند کذب باشد، نمی‌تواند فی‌نفسه حيله و تقلب شمرده شود، حتی اگر کذب آن‌ها بعداً اثبات شود (شمس، ۱۳۹۱، ۴۳۹/۲).

در ماده ۵۹۵ ق.آ.د.م فرانسه، در حالی‌که در بند ۱ آن به حيله و تقلب به‌عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی تصریح گردیده، شهادت و سوگند کذب در بند ۴ همان ماده از جهات دیگر اعاده دادرسی شمرده شده و آمده است: «هرگاه حکم قطعی معترض‌عنه براساس اظهارات، شهادت‌ها یا سوگندهایی صادر شده است که پس از صدور حکم قطعی مزبور، به‌طور قضایی اعلام شده که آن ادله، خلاف واقع و نادرست است.» پس شهادت دروغ و سوگند کذب، از مصادیق حيله و تقلب نبوده و عنوان مستقلی به‌حساب آمده است. با توجه به این‌که قانون‌گذار ما، حيله و تقلب و شهادت کذب را به‌طور جداگانه از جهات اعاده دادرسی اعلام نکرده، می‌توان پذیرفت که شهادت کذب در صورتی‌که

در اثر تبانی با یکی از اصحاب دعوا باشد از مصادیق حيله و تقلب شمرده می‌شود؛ اما بعضی از حقوق‌دانان معتقدند که سوگند کذب، مثل سایر اظهارات دروغ اصحاب دعواست و مشمول عنوان حيله و تقلب که از موارد اعاده دادرسی است نمی‌باشد (متین‌دفتری، ۱۳۴۳، ۳۲۷/۲).

قبول اعاده دادرسی به استناد دروغ بودن سوگند به‌عنوان یکی از مصادیق حيله و تقلب با ماده ۱۳۳۱ ق.م. که سوگند را قاطع دعوا اعلام کرده و هرگونه ادعای خلاف آن را غیر قابل قبول اعلام کرده، سازگار نیست. بند ۳ ماده ۳۶۹ ق.آ.د.م نیز که حکم مستند به سوگند قاطع دعوا را غیر قابل فرجام اعلام کرده، مؤید این مطلب است. در ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک نیز آمده است: «درخواست اعاده دادرسی در مورد احکام محکومیت قطعی دادگاه‌ها اعم از آنکه حکم مذکور به اجراء گذاشته شده یا نشده باشد در موارد زیر پذیرفته می‌شود: ... ث - در دادگاه صالح ثابت شود که اسناد جعلی یا شهادت خلاف واقع گواهان، مبنای حکم بوده است...». روشن است که این ماده، شهادت خلاف واقع را از سوگند دروغ جدا کرده است؛ زیرا موضوع سوگند با سایر اظهارات اصحاب دعوا، تفاوت بنیادین دارد. موضوع سوگند با توجه به این که مقید و متکی به سوگند است به حکم قانون، دادگاه را مکلف می‌کند که آن را مطابق واقع دانسته و براساس آن حکم صادر کند، در حالی که سایر اظهارات اصحاب دعوا چنانچه ادعا شمرده شود در صورتی می‌تواند مورد استناد دادگاه در حکم صادره قرار گیرد که متکی به دلیل باشد. بنابراین باید پذیرفت که سوگند دروغ از سایر اظهارات کذب اصحاب دعوا کاملاً متمایز است (شمس، ۱۳۹۱، ۴۳۹/۲). از این رو، برخی معتقدند که حيله و تقلب، مسبوق به افعال مادی موجب فریب است و در قسم دروغ، این افعال مادی، مصداق ندارد. بنابراین از موجبات اعاده دادرسی محسوب نمی‌گردد (مهاجری، ۱۳۹۲، ۸۸/۴).

جایگاه و ماهیت سوگند در حقوق ایران به‌عنوان وسیله‌ای مقدس و مبتنی بر وجدان انسان‌ها که در موارد عدم اثبات ادعای خواهان با سایر ادله، قابل تمسک می‌باشد و به‌گونه‌ای است که امکان دارد به دروغ مورد استناد قرار گرفته و به‌جا آورده شود، تأیید کننده این است که نمی‌توان سوگند دروغ را از مصادیق حيله و تقلب شناخت و اعاده دادرسی به استناد آن را پذیرفت (حسن‌زاده، ۱۳۹۰، ۱۲).

۲-۱-۳. اجرانشدن عدالت با سوگند دروغین: فلسفه اعاده دادرسی، اجرای عدالت و تحقق قطعی آن است. با حکم مورد درخواست اعاده دادرسی، اگرچه فصل خصومت شده، عدالت اجرا نشده است. از آنجایی که دادرسی، هدف نیست و فقط وسیله‌ای برای اجرای عدالت است، وقتی معلوم شود حکم قطعی صادره که آماده اجراست، با خطا همراه می‌باشد، تردیدی نیست که به مقتضای عدالت خواهی باید مجدداً مورد رسیدگی قضایی واقع شود (واحدی، ۱۳۷۹، ۲۶۱). از این رو، توجه به فلسفه اعاده دادرسی مبنی بر احقاق حق و احیای عدالت ایجاب می‌کند که اعاده دادرسی پذیرفته شود؛ چون بعد از صدور حکم با قسم دروغ، مسلم است که حق به صاحبش نرسیده است.

در پاسخ به این استدلال باید گفت: هرچند هدف اصلی دادرسی، حفظ حق و اجرای عدالت است، نهاد اعاده دادرسی، ابتکاری در جهت رسیدگی مجدد ماهیتی به احکام قطعی است که مبتنی بر اشتباهات قضایی صادر شده‌اند (هاشمی و بوربور، ۱۴۰۰، ۱۱۰)، نه این که در هر حکم قطعی، قابل طرح باشد.

۲-۳. عدم پذیرش اعاده دادرسی: حقوق موضوعه همانند فقه، پذیرفته که قسم، حق اصحاب دعواست. از این رو، معتقد است دادگاه نمی‌تواند بدون درخواست اصحاب دعوا سوگند دهد و اگر سوگند داد، اثری بر آن مترتب نخواهد بود (ماده ۲۸۳ ق.آ.د.م). این امر گویای آن است که درخواست سوگند توسط یکی از طرفین دعوا از طرف مقابل، حاکی از رضایت وی به نتیجه بوده و مانند آن است که او تعهد کرده، طبق حکمی که لازمه قسم است عمل کند. پس حق اعتراض به آن را نخواهد داشت. احترام به نام خداوند متعال نیز ایجاب می‌کند که از ناحیه طرف، دلیلی بر خلاف آن پذیرفته نشود. بنابراین کسی که بر علیه او سوگند یاد شده، نمی‌تواند دلیلی بر دروغ بودن آن در دادگاه ابراز داشته و بطلان سوگند را ثابت کند (امامی، بی تا، ۶/۲۴۰). توجه به عدالت نیز این رویکرد را تأیید می‌کند؛ زیرا معیار و مبنا در عدالت، برقراری هماهنگی بین منافع فرد و جامعه در لوای قانون و برای حمایت از نظم اجتماعی است (محمدی و محمدی، ۱۳۹۸، ۵۵). پذیرش اعاده از طرف خواهان، نوعی بی‌عدالتی در حق خوانده است؛ زیرا باعث نادیده گرفتن دلیل بودن سوگند در حق وی می‌شود. نظم عمومی ایجاب می‌کند که هرکدام از ادله اثبات دعوا در صورت رعایت شرایط مطرح شده، اعتبار خود را حفظ کنند.

صریح ماده ۱۳۳۱ ق.م مبنی بر این که «قسم، قاطع دعوی بوده و هیچ گونه اظهاریه که منافی با قسم باشد از طرف پذیرفته نخواهد شد» و ماده ۲۷۲ ق.آ.د.م که بیان داشته: «هرگاه خواهان (مدعی) فاقد بینه و گواه واجد شرایط باشد و خوانده (مدعی علیه)، منکر ادعای خواهان بوده، به تقاضای خواهان، منکر، ادای سوگند می نماید و به موجب آن، ادعا ساقط خواهد شد»، این دیدگاه را تأیید می کند. گذشته از صراحت این دو ماده، رضایت طرف سوگند به نتیجه حاصل از قسم و نظم عمومی، برخی از ادله و شواهدی که بر مردود بودن اعاده دادرسی در ادعای کذب بودن سوگند می توان ارائه کرد عبارت اند از:

۱-۲-۳. توجه به ماهیت اعاده دادرسی: هدف اصلی از دادرسی، حفظ حق و اجرای عدالت است و دادرسی نیز مانند سایرین در معرض خطا و اشتباه قرار دارد. اگر در دادرسی، حکمی همراه با خطا صادر شود، تردیدی نیست که باید مجدد رسیدگی شود. اعاده دادرسی از جمله روش های فوق العاده شکایت از احکام است که راهی برای برگشت دادگاه از رأی قطعی سابق خود می باشد؛ چراکه شکای، مدعی است صدور رأی اشتباه بوده و دلایل موجود اجازه نمی دهد که چنین حکمی باقی بماند. با این حال، اعاده دادرسی به استحکام احکام لطمه زده و اعتبار احکام را سست می کند. بنابراین استفاده از آن بسیار محدود و تنها در مواردی است که قانون مقرر کرده است (ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م). طبق ماده ۴۳۶ ق.آ.د.م، در جلسه دادرسی نیز تنها به جهتی رسیدگی می شود که در دادخواست اعاده دادرسی، قید شده است.

در واقع، با توجه به این که اعاده دادرسی، از طرق فوق العاده شکایت از آراست، صدور حکم قطعی و اذن قانون گذار در از سرگرفتن رسیدگی و به عبارتی، جهت مصرح در قانون، از عناصر اصلی اعاده دادرسی می باشد (لنگرودی، ۱۳۹۱، ۴۶۲/۱؛ شمس، ۱۳۹۱، ۴۲۶/۲). این دو خصوصیت در ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م مدنظر قرار گرفته است؛ زیرا در این ماده، اولاً به صراحت بیان داشته که اعاده فقط در «احکامی که قطعیت یافته» قابل طرح است و ثانیاً در موارد خاصی، آن را اجازه داده است. از این رو، دادرسی در خارج از این موارد، فاقد وجاهت قانونی است (مهاجری، ۱۳۹۲، ۷۹/۴).

۲-۲-۳. تفتن قانون گذار و محدودسازی اعاده دادرسی از زوایای مختلف: با توجه به تأثیر درخواست اعاده دادرسی در تزلزل احکام قطعی، قانون گذار هم جهات اعاده را محدود کرده و هم با بیان مهلت درخواست اعاده دادرسی (مواد ۴۲۷ تا ۴۳۰ ق.آ.د.م) محدودیت های دیگری گذاشته است. ماده ۴۲۷

ق.آ.د.م بیان می‌دارد: «مهلت درخواست اعاده دادرسی برای اشخاص مقیم ایران بیست روز و برای اشخاص مقیم خارج از کشور دو ماه به شرح زیر می‌باشد...». اهمیت جهات اعاده به قدری است که به تصریح قانون، این جهات باید در درخواست اعاده قید شود. اگر این مهلت‌ها بدون عذر (تبصره ماده ۴۲۸) رعایت نشود، قرار رد دادخواست اعاده دادرسی صادر خواهد شد.

قانون‌گذار دست دادگاه و مرجع صالح برای رسیدگی را به طور کامل بازنگذاشت تا صرفاً جهاتی را بررسی کند که مورد استناد متقاضی قرار گرفته است. ماده ۴۳۶ ق.آ.د.م بیان می‌دارد: «در اعاده دادرسی به جز آنچه که در دادخواست اعاده دادرسی ذکر شده است، جهت دیگری مورد رسیدگی قرار نمی‌گیرد». همچنین اگر جهت اعلامی از سوی متقاضی با هیچ‌یک از جهات مصرح در قانون مطابق نباشد، قرار رد درخواست صادر می‌شود (نهرینی، ۱۳۹۲، ۱۱). آنچه قانون‌گذار در روند رسیدگی به درخواست اعاده دادرسی پیش‌بینی کرده بدین شکل است که: پس از وصول دادخواست اعاده دادرسی، دادگاه جلسه رسیدگی تعیین و به طرفین آن ابلاغ کند. در جلسه دادرسی، دادگاه بررسی می‌کند که آیا سبب اعاده دادرسی وجود دارد یا خیر؛ یعنی آیا دادخواست در حدود یکی از جهات هفت‌گانه (ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م) تنظیم و در مدت قانونی تقدیم شده یا خیر؟ چنانچه در جهات اعلامی اشکالی نباشد دادگاه، قرار قبول اعاده دادرسی داده و وارد رسیدگی ماهیتی می‌شود (نهرینی، ۱۳۹۲، ۱۱).

درباره علت انحصار جهات اعاده دادرسی در موارد خاص می‌توان گفت: اعاده دادرسی، یک طریق عدول و جزو شکایت عدولی است؛ چراکه دادگاه بدوی می‌تواند از رأی سابق خود عدول کند. از طرفی باید به فکر حقوق محکوم‌له پرونده نیز بود. برای این‌که قاعده مهم و اساسی اعتبار امر مختومه، دچار تزلزل نگردد باید در اعمال و اجرای مقررات اعاده دادرسی، دقیق عمل کرد (واحدی، ۱۳۷۹، ۲۶۱). هر چند اعاده دادرسی، طریق قانونی برای رسیدگی مجدد به پرونده است، این طریق، نسبت به هر پرونده‌ای و هر نوع حکمی باز نیست، بلکه با توجه به این‌که طریقی غیر معمول و فوق‌العاده است، لاجرم باید قیودی قانونی برای آن قرار داده شود. فوق‌العاده بودن اعاده دادرسی ایجاب می‌کند که پرونده مختومه شده، به هر علت و جهتی مفتوح نگشته و جز در موارد استثنایی، دست‌خوش تزلزل نشود (نهرینی، ۱۳۹۰، ۱۴).

برخورد تنگ‌نظرانه با جهات اعاده در حقوق خارجه نیز شاهدهی بر این مدعاست. ماده ۵۹۵ ق.آ.د.م فرانسه بعد از ذکر جهات چهارگانه اعاده دادرسی بیان داشته است: «در تمامی این موارد، درخواست اعاده دادرسی تنها در مواردی قابل استماع است که اصیل (ذی نفع) آن بدون هیچ‌گونه تقصیری از ناحیه او (متقاضی)، قادر نبوده تا قبل از آن که حکم، مشمول اعتبار امر مختوم شود، جهتی را که براساس آن به منظور نقض رأی تکیه دارد، مطرح کند». این قسمت که بر تمامی جهات چهارگانه اعاده دادرسی، تسری و حاکمیت دارد، متضمن قاعده‌ای مفید و سودمند است تا از آثار زیان‌بار ناشی از کوتاهی و تقصیر محکوم‌علیه متقاضی اعاده دادرسی جلوگیری کرده و اعتبار امر مختوم را از اثر قاطع خود نیاندازد. پیروی از این رویه یافت و طریق سودمند، باب هرگونه کوتاهی و یا سوءاستفاده محکوم‌علیه جهت بازگشایی دعوی را که به آن رسیدگی و مشمول اعتبار امر مختوم گردیده، مسدود می‌کند (نهرینی، ۱۳۹۰، ۱۹). در مقابل، نادیده گرفتن این قاعده مفید در ق.آ.د.م ایران و تلاش برای داخل کردن ادعای کذب بودن سوگند در جهات اعاده دادرسی، باعث می‌شود بسیاری از احکام قطعی، در نتیجه‌ی قبول تقاضای اعاده دادرسی، مورد رسیدگی دوباره قرار گیرند. روشن است که بازنگری در امور مختومه، باعث تزلزل آرا و در نتیجه، برهم زدن نظم عمومی می‌شود.

۳-۲-۳. قاعده فراغ دادرسی: قاعده فراغ دادرسی از دادرسی موجب می‌شود که دادرسی نتواند بعد از انجام دادرسی و صدور رأی، مجدد وارد دادرسی شده و رأی را تغییر دهد. ماده ۸ ق.آ.د.م بیان می‌دارد: «هیچ مقام رسمی یا سازمان یا اداره دولتی نمی‌تواند حکم دادگاه را تغییر دهد و یا از اجرای آن جلوگیری کند، مگر دادگاهی که حکم صادر نموده و یا مرجع بالاتر، آن‌هم در مواردی که قانون معین نموده باشد». ماده ۵ ق.آ.د.م نیز بیان می‌دارد: «آرای دادگاه‌ها قطعی است، مگر در موارد مقرر در باب چهارم این قانون یا در مواردی که به موجب سایر قوانین، قابل نقض یا تجدیدنظر باشند».

در نظریه مشورتی شماره ۱۱۹۴/۱۴۰۱/۷ اداره کل حقوقی قوه قضاییه درباره اعتبار امر مختومه آمده است: «در فرض سؤال که خریدار به سبب مستحق‌الغیر درآمدن مبیع دعوی مطالبه خسارت را علیه فروشنده اقامه کرده و پرونده به استناد رأی وحدت رویه شماره ۸۱۱ مورخ ۱۴۰۰/۴/۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور به صدور حکم قطعی محکومیت فروشنده به پرداخت غرامت منجر شده است؛ موضوع واجد اعتبار امر مختومه بوده و طرح دعوی مجدد نسبت به همان موضوع فاقد وجاهت قانونی است؛ هرچند خریدار می‌تواند در صورت فراهم بودن موجبات قانونی، با طرح دعوی مستقل،

خسارت تأخیر تأدیه محکوم به موضوع رأی سابق‌الصدور را از تاریخ قطعیت حکم تا اجرای آن دادنامه مطالبه کند».

عمومیت قاعده فراغ دادرسی که از ماده ۸ گرفته شده، سبب می‌شود در موارد مشکوک، اصالة العموم جاری شود. امکان اعاده در ادعای دروغین بودن بودن سوگند نیز یکی از این موارد مشکوک است. پیرامون عمومیت این قاعده در نظریه شماره ۱۱۹۸/۱۴۰۱/۷ مورخ ۲۳/۰۲/۱۴۰۲ اداره کل حقوقی قوه قضاییه درباره بروز اشتباه در گزارش شهرداری آمده است: «کمیسیون‌هایی که به دعوی رسیدگی می‌کنند و تصمیم‌شان در قالب رأی می‌باشد، قاعده فراغ دادرسی بر آن‌ها حاکم است و صرفاً در قالب مقررات ق.آ.د.م می‌توانند تصمیمات خود را اصلاح کنند، مانند کمیسیون موضوع ماده ۱۰۰ قانون شهرداری». همچنین آمده است: «کمیسیون‌های بدوی و تجدید نظر ماده ۱۰۰ قانون شهرداری مصوب ۱۳۳۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی، در مواجهه با گزارش جدید شهرداری مبنی بر اشتباه بودن گزارش تخلف قبلی، تکلیفی ندارند و به سبب اعتبار امر مختومه و عدم پیش‌بینی اعاده دادرسی، کمیسیون ماده ۱۰۰ قانون شهرداری، صلاحیتی برای رسیدگی مجدد ندارد...».

۴-۲-۳. توجه به تمایز اعاده دادرسی با تجدیدنظر و فرجام‌خواهی: ماده ۴۳۶ ق.آ.د.م در قاعده و اصل کلی عنوان می‌دارد: «در اعاده دادرسی به‌جز آنچه که در دادخواست اعاده دادرسی ذکر شده است، جهت دیگری مورد رسیدگی قرار نمی‌گیرد». این قاعده، حکایت از آن دارد که قانون‌گذار، فوق‌العاده بودن این طریق شکایت را از نظر دور نداشته و از هر جهت به آن به‌طور استثنایی و خلاف قاعده می‌نگرد. نتیجه اعمال این قاعده آن است که حتی اگر مرجع یا مراجع رسیدگی کننده به اعاده دادرسی، جهت استنادی متقاضی را با جهت قانونی آن منطبق و سازگار ندانسته، ولی به لحاظ ورود به پرونده تحت دادرسی به اشکالات و جهات دیگری برخورد کنند که با سایر جهات اعاده دادرسی منطبق باشد حق ندارد رأساً هرچند به‌منظور اجرای عدالت به آن جهت احرازی، استناد و با توسل به آن در مقام تجویز و قبول اعاده دادرسی و یا نقض حکم مورد اعاده دادرسی از حیث ماهیت امر برآیند (نهرینی، ۱۳۹۰، ۱۵-۱۶).

این وضعیت در طریق عادی تجدیدنظر و همچنین طریق فوق‌العاده فرجام‌خواهی دیده نمی‌شود، بلکه برعکس، مراجع تجدیدنظر و فرجام در رسیدگی به جهاتی که خود احراز می‌کنند بدون این‌که آن

جهت، مورد استناد تجدیدنظر خواه یا فرجام خواه باشد اختیار دارند تا به هر یک از جهات قانونی به منظور نقض رأی تجدیدنظر خواسته یا فرجام خواسته توسل جویند. جهات درخواست تجدیدنظر در ماده ۳۴۸ ق.آ.د.م پیش‌بینی شده و در تبصره این ماده آمده است: «اگر درخواست تجدیدنظر به استناد یکی از جهات مذکور در این ماده به عمل آمده باشد، در صورت وجود جهات دیگر، مرجع تجدیدنظر به آن جهت هم رسیدگی می‌نماید». همین مطلب در مورد فرجام‌خواهی نیز صادق است. جهات نقض فرجام‌خواهی در ماده ۳۷۱ ق.آ.د.م احصا شده و در ماده ۳۷۷ تصریح شده که «در صورت وجود یکی از موجبات نقض، رأی مورد تقاضای فرجام نقض می‌شود، اگرچه فرجام خواه به آن جهت که مورد نقض قرار گرفته، استناد نکرده باشد» (همچنین: ماده ۲۴۰ ق.آ.د.ک).

از این تمایز در قانون‌گذاری برمی‌آید که قانون‌گذار با تفتن کامل، جهات اعاده دادرسی و شرایط آن را برشمرده و امکان تعمیم مواد آن یا توسعه در تفسیر حیل و ثقلب وجود ندارد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

نتایجی که از مطالب ارائه شده در متن مقاله قابل استخراج است، عبارت‌اند از:

۱. از منظر فقه و حقوق، قسم بتی در مقابل قسم استظهاری و نفی‌العلمی قرار داشته و یکی از دلایل اثبات دعوا بوده و قاطع دعواست.
۲. طبق قانون آئین دادرسی، در اعاده دادرسی باید جهات اعاده توسط قانون مشخص گردد.
۳. برآیند دیدگاه فقهای امامیه درباره اعاده دادرسی در صورت کذب بودن سوگند این است که وقتی حکم با سوگند یکی از طرفین دعوا قطعی شد، اعاده دادرسی شرعاً مجاز نبوده و در صورت طرح، مسموع نخواهد بود؛ چه مدعی، وجود بینه را فراموش کرده یا نه و چه قبل از حلف، منکر، شرط سقوط حق مدعی را کرده باشد یا نه.
۴. منشأ حکم فقهای امامیه در مشروعیت نداشتن اعاده در ختم دعوا با سوگند بتی، تأثیر حلف منکر در اسقاط ظاهری حق مدعی است، هر چند در حلف کاذب، ذمه او در واقع مشغول بوده و باید دین خود را ادا کند.
۵. فقهای امامیه در صورت اعتراف منکر بر کذب بودن سوگند خود، تقاص توسط مدعی را پذیرفته‌اند.
۶. فقهای مذاهب، بینه بعد از سوگند منکر را با استناد به ادله مبتنی بر تقدم بینه عادلانه بر یمین فاجره پذیرفته‌اند، البته سخنی از اعاده ترافع به‌عنوان باب مستقل مطرح نکرده و از مباحث مطرح شده این

نتیجه قابل استخراج است که سوگند را قاطع دعوا می‌دانند و بدون حضور بینه از طرف مدعی، امکان درخواست رسیدگی مجدد به دعوا وجود ندارد.

۷. از منظر حقوق، برخی از حقوق‌دانان معتقدند در صورت اثبات کذب بودن سوگند، حکم قطعی به هر علتی که قطعی شده باشد، قابل درخواست اعاده دادرسی است. این تحلیل بیشتر از ماده ۵۹۵ قانون جدید آیین دادرسی مدنی فرانسه که «کذب بودن سوگند» را با صراحت، به‌عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی برشمرده، تأثیر پذیرفته است.

۸. در مقابل، برخی از حقوق‌دانان، سوگند دروغ را از جهات اعاده دادرسی ندانسته و بر اطلاق قاطع بودن قسم در دعوا متمایل شده‌اند.

۹. توجه به جایگاه سوگند به‌عنوان یکی از ادله اثباتی از منظر فقه و حقوق و عموم ماده ۱۳۳۱ ق.م.مبنی بر این‌که قسم، قاطع دعوی بوده و هیچ‌گونه اظهاری که منافی با قسم باشد از طرف پذیرفته نخواهد شد، عدم مشروعیت اعاده دادرسی در ختم دعوا با قسم بتی را تأیید می‌کند.

۱۰. در نتیجه‌ی این پژوهش، ضمن توجه به ماهیت اعاده دادرسی، به ادله‌ای همچون تفتن قانون‌گذار و محدودسازی اعاده دادرسی از زوایای مختلف، قاعده فراغ دادرسی و توجه به تمایز اعاده دادرسی با تجدیدنظر و فرجام‌خواهی می‌توان استناد کرد.

۱۱. البته اگر بر شخص قاضی بعد از حکمش معلوم شود که قسم، دروغ بوده است، نظیر یقین به کذب بودن بینه بوده و بر وی واجب است که مجدد به پرونده رسیدگی کند. روشن است که این فرع، غیر از اعاده ترافع توسط یکی از طرفین دعوا بوده و مبتنی بر علم قاضی بر نادرست بودن حکم است.

منابع

- ابن ابی جمهور، محمد بن علی. (۱۴۰۵ق). *عوالی اللثالی العزیزیه*. قم: دار سید الشهداء للنشر.
- ابن حزم أندلسی، علی بن أحمد. (بی تا). *المحلی بالآثار*. بیروت: دارالفکر.
- ابن حمزه حنفی، ابراهیم بن محمد. (بی تا). *البيان والتعريف*. بیروت: دارالکتب العربی.
- احمد بن فارس بن زکریا. (۱۴۰۴ق). *معجم مقانیس اللغة*. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- امامی، سیدحسن. (بی تا). *حقوق مدنی*. تهران: اسلامیة.
- بخاری، محمد بن اسمعیل. (۱۴۲۲ق). *صحیح بخاری*. محقق: محمد زهیر، دمشق: دار طوق النجاة.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر. (۱۳۹۱ش). *مبسوط در ترمینولوژی حقوق*. تهران: گنج دانش.
- جوهری، اسماعیل بن حماد. (۱۴۱۰ق). *صاحح - تاج اللغة و صحاح العربیة*. بیروت: دارالعلم.
- حسن زاده، مهدی. (۱۳۹۰ش). «مطالعه تطبیقی جهات اعاده دادرسی در حقوق ایران و فرانسه».
- پژوهش‌های حقوق تطبیقی. ۱۵ (۴): ۱-۱۴.
- خمینی، امام، سید روح الله موسوی. (بی تا). *تحریر الوسیلة*. قم: موسسه نشر اسلامی.
- دسوقی مالکی، محمد بن أحمد. (بی تا). *حاشیة الدسوقی علی الشرح الكبير*. بیروت: دارالفکر.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۲ش). *لغت نامه*. تهران: دانشگاه تهران.
- رشتی، میرزا حبیب الله. (۱۴۰۱ق). *کتاب القضا*. قم: دار القرآن الکریم.
- زیلعی حنفی، عثمان بن علی. (۱۳۱۵ق). *تبیین الحقایق*. بولاق: امیریة.
- سبزواری، محمدباقر بن محمد. (۱۴۲۳ق). *کفایة الأحکام*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- شافعی، محمد بن ادريس. (۱۴۱۰ق). *اللام*. بیروت: دار المعرفة.
- شمس، عبدالله. (۱۳۹۱ش). *آیین دادرسی مدنی؛ دوره پیشرفته*. تهران: دراک.
- شهید اول، محمد بن مکی. (۱۴۱۷ق). *الدروس الشرعیة*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- _____ . (۱۴۱۰ق). *اللمعة الدمشقیة*. بیروت: دار التراث.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی عاملی. (۱۴۳۵ق). *الروضه البهیة*. قم: مجمع الفکر الإسلامی.
- _____ . (۱۴۱۳ق). *مسالك الأفهام*. قم: مؤسسة المعارف الإسلامیة.
- شهیدی تبریزی، میرزا فتاح. (۱۳۷۵ق). *هدایة الطالب*. تبریز: اطلاعات.

شیخ انصاری، مرتضی. (۱۴۱۵ق)، القضاء و الشهادات. قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.

شیخ حر عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۱۶ق). وسائل الشیعة. قم: آل البيت عليهم السلام.

صدر، سید محمدباقر. (۱۴۲۰ق). قاعدة لا ضرر. قم: دار الصادقین.

طباطبایی، سیدعلی. (۱۴۱۸ق). ریاض المسائل. قم: آل البيت عليهم السلام.

طریحی، فخرالدین. (۱۴۱۶ق). مجمع البحرین. تهران: مرتضوی.

طحاوی، أبو جعفر أحمد بن محمد أزدی. (۱۴۱۵ق). شرح مشکل الآثار، تحقیق: شعیب. بیروت: مؤسسة الرسالة.

طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۹۰ق). الاستبصار فیما اختلف من الأخبار. تهران: دار الکتب الإسلامية.

_____ . (۱۴۰۷ق). کتاب الخلاف. قم: موسسه نشر اسلامی.

علامه حلی، حسن بن یوسف. (۱۴۲۰ق). تحریر الأحكام الشرعية. قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.

_____ . (۱۴۱۴ق). تذکره الفقهاء. قم: آل البيت عليهم السلام.

_____ (۱۴۱۳ق). قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام. قم: دفتر انتشارات اسلامی.

عمیدی، سید عمید الدین اعرج حسینی. (۱۴۱۶ق). کنز الفوائد. قم: دفتر انتشارات اسلامی.

فاضل آبی، حسن بن ابی طالب. (۱۴۱۷ق). کشف الرموز. قم: دفتر انتشارات اسلامی.

فخر المحققین، محمد بن حسن بن یوسف. (۱۳۸۷ق). ایضاح الفوائد. قم: اسماعیلیان.

قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب (امور کیفری)، (به اختصار، ق.آ.د.ک). مصوب ۱۳۹۲.

قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب (در امور مدنی)، (به اختصار، ق.آ.د.م). مصوب ۱۳۷۹.

قانون مجازات اسلامی، مصوب ۱۳۹۲.

قانون مدنی فرانسه.

کاسانی، أبو بکر بن مسعود. (۱۴۰۶ق). بدائع الصنائع. بیروت: دار الکتب العلمیه.

- کلبینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۸۹ش). کافی. تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- گلپایگانی، سید محمد رضا موسوی. (۱۴۱۳ق). کتاب القضاء. قم: دار القرآن الکریم.
- متین دفتری، احمد. (۱۳۴۳ش). آیین دادرسی مدنی و بازرگانی. تهران: بی نا.
- محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن. (۱۴۰۸ق). شرائع الإسلام. قم: اسماعیلیان.
- _____ . (۱۴۱۸ق). المختصر النافع فی فقه الإمامیه. قم: مطبوعات دینی.
- محمدی، شهرام و کامبیز محمدی. (۱۳۹۸ش). «بازاندیشی عدالت جزائی در آئین اسلام و یهود».
- دو فصلنامه تخصصی مطالعات فقه و اصول. ۲ (۲): ۵۳-۷۴.
- مسلم بن الحجاج. (بی تا). المسند الصحیح المختصر. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- مغنیه، محمدجواد. (۱۴۲۱ق). فقه الإمام الصادق علیه السلام. قم: انصاریان.
- مفید، محمد بن محمد بن نعمان. (۱۴۱۰ق). مقننه. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- مهاجری، علی. (۱۳۹۲ش). مبسوط در آیین دادرسی مدنی. تهران: فکرسازان.
- نجفی، محمدحسن. (۱۴۰۴ق). جواهر الکلام. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- نراقی، مولی احمد. (۱۴۱۵ق). مستند الشیعه فی أحكام الشریعه. قم: آل البیت علیهم السلام.
- نهرینی، فریدون. (۱۳۹۲ش). «اثر اعاده دادرسی بر اجرای حکم قطعی دادگاه». مجله پژوهش های حقوقی. شماره ۲۳: ۴۰-۶۰.
- _____ . (۱۳۹۰ش). «اصول حاکم بر اعاده دادرسی». مجله تحقیقات حقوقی. ۱۴ (۵۵): ۱-۲۷.
- واحدی، قدرت الله. (۱۳۷۹ش). بایسته های آیین دادرسی مدنی. تهران: میزان.
- وحید خراسانی، حسین. (۱۴۲۸ق). منهاج الصالحین. قم: مدرسه امام باقر علیه السلام.
- هاشمی باجگانی، سید جعفر و محمدرضا بوربور. (۱۴۰۰ش). «آثار و شرایط اعاده دادرسی در حقوق ایران و فرانسه». دوفصلنامه تمدن حقوقی. ۴ (۹): ۱۰۹-۱۲۴.
- هیتمی، أحمد بن محمد بن حجر. (۱۳۵۷ق). تحفه المحتاج فی شرح المنهاج. قاهره: المكتبة التجارية الكبرى.
- یزدی، سید محمدکاظم طباطبایی. (۱۴۱۴ق). تکملة العروة الوثقی. قم: داوری.